

تازه روزانه های دیروز ... و امروز

محمّد ایل ییکی

بخارا ، شمارهء <http://www.bukharamagazine.com##>

[illegible]

HT بهار در نوروز لزن

در سال 2003 میلادی کتابی بنام «کتاب فارسی^{P(1)}» در پاریس توسط کتابخانه ملی فرانسه^{P(2)} انتشار یافت. نویسنده این کتاب آقای فرانسس ریشارد^{P(3)} رئیس سابق قسمت کتاب‌های خطی شرقی کتابخانه ملی فرانسه می‌باشد. قبل از اینکه به موضوع این کتاب بپردازیم بهتر است که با ناشر یعنی کتابخانه ملی فرانسه و همچنین با نویسنده آشنا شویم.

کتابخانه ملی فرانسه همان کتابخانه پادشاه^{P(4)} است که در قرن هفدهم میلادی به جمع‌آوری کتاب‌های خطی زبان‌های مختلف دنیا اقدام نمود. اولین نسخه خطی فارسی در سال 1660 وارد کتابخانه پادشاه شد و سپس بتدریج تعداد این نسخه‌های خطی افزایش یافت. در یک آمار منتشر شده در سال 1740، تعداد کتاب‌های خطی فارسی کتابخانه پادشاه 388 نسخه قید شد. با وقوع انقلاب کبیر فرانسه و ملی کردن کتابخانه‌های کلیساها و جمع‌آوری آنها در کتابخانه ملی فرانسه که نام جدید کتابخانه پادشاه بود، تعداد کتاب‌های خطی این کتابخانه افزایش یافت. اهداء کتاب‌های خطی فارسی به کتابخانه ملی فرانسه توسط مستشرقان، سیاستمداران و باستان‌شناسان فرانسوی که مدتی از عمر خود را در ایران گذرانده بودند همچنان ادامه یافت بطوریکه در حال حاضر تعداد کتاب‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه ملی فرانسه 2186 جلد است. در مقایسه با کتاب‌های خطی زبان‌های دیگر شرقی مانند عربی و یا ترکی، کتاب‌های خطی فارسی دارای ویژگی خاصی می‌باشند. حداقل یک چهارم کتاب‌های خطی فارسی (بیش از 620 نسخه) دارای صفحات تزیین و تذهیب‌شده بوده و 203 نسخه از آنها دارای صفحات نقاشی شده می‌باشند.

و اما نویسنده کتاب فرانسس ریشارد در سال 1948 میلادی در شهر پاریس بدنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دانشکده زبان‌های شرقی پاریس رفت و در سال 1970 در رشته زبان‌های فارسی و ادبیات لاتین و یونانی فارغ‌التحصیل شد. او سپس جهت ادامه تحصیل به دانشگاه تهران رفت و سال‌های 1970 و 1971 را در آن دانشگاه نزد استادانی چون بروجردي، محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار به آموزش زبان، تاریخ و نسخه‌های خطی زبان فارسی پرداخت. فرانسس ریشارد پس از بازگشت از تهران به تحصیلات خود در رشته تاریخ و زبان‌شناسی در دانشگاه سوربن^{P(6)} پاریس به مدت دو سال ادامه داد. ایشان سپس به استخدام کتابخانه ملی فرانسه در آمدو آخرین سمت او رئیس قسمت کتاب‌های خطی شرقی (فارسی، عربی و ترکی) کتابخانه ملی فرانسه بود. ایشان در تابستان سال 2003 طی حکمی از ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه مسئول هنر اسلامی موزه لوور^{P(6)} گردید. فرانسس ریشارد در مدت 20 سال همکاری با کتابخانه ملی فرانسه کتاب‌های متعددی نوشته که از جمله کتاب‌های زیر در مورد ایران و زبان فارسی می‌باشد.

1 - فهرست کتاب‌های خطی زبان فارسی موجود در کتابخانه ملی فرانسه در سال 1989^{P(7)}

2 - انتشار و معرفی یک نسخه خطی هنری (با صفحات نقاشی شده) از کتاب خمسه نظامی متعلق به قرن شانزدهم نگهداری شده در کتابخانه ملی فرانسه در سال 1995^{P(8)}

3 - شاهکارهای فارسی - نسخه‌های خطی از قرن 12 الی قرن 17^{P(9)} که بمناسبت نمایشگاهی به همین نام که در سال 1977 در کتابخانه ملی فرانسه برگزار شده بود انتشار یافت.

4 - کتاب فارسی، که در سال 2003 انتشار یافت که موضوع این مقاله است.

«کتاب فارسی» از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اول فرانسس ریشارد پس از تاریخ کتابخانه ملی فرانسه به چگونگی جمع‌آوری نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی در این کتابخانه می‌پردازد. این کتاب‌ها نه فقط از ایران بلکه تعدادی نیز از کتابخانه پادشاهان باری هندوستان (قرن 16 و 17 میلادی) که زبان فارسی زبان رسمی آنها بود به اروپا آورده شدند. نویسنده پس از برشمردن تعداد کل کتاب‌های خطی فارسی کتابخانه ملی فرانسه بر 620 نسخه خطی هنری، کیفی با صفحات تذهیب شده و نقاشی‌های مینیاتور می‌پردازد و سعی می‌کند که چگونگی انتقال این نسخه‌های خطی را از ایران و یا هندوستان به کتابخانه ملی در پاریس توضیح دهد. بیشتر این کتاب‌ها در قرن‌های 19 و 20 توسط سیاستمداران، مستشرقان و یا باستان‌شناسان فرانسوی و همچنین تعدادی نیز پس از خرید از کلکسیونرهای کتاب‌های خطی و یا در بازار فروش کتاب‌های خطی در استانبول، پاریس و یا لندن به مالکیت کتابخانه ملی فرانسه در آمد. در میان نام‌های مختلف که این کتاب‌های خطی را به کتابخانه ملی فرانسه ایراد کرده و یا فروختند، به نام علامه محمد قزوینی بر می‌خوریم. محمد قزوینی که از سال 1906 تا 1914 در پاریس زندگی می‌کرد، دوران جنگ جهانی اول را در آلمان گذراند و سپس در سال 1919 به پاریس بازگشت و مقیم آنجا شد. او از سال 1926 تا 1928 در مدرسه زبان‌های شرقی پاریس زبان فارسی تدریس می‌کرد و سپس به ایران بازگشت. محمد قزوینی بین سال‌های 1910 و 1914 تعداد 50 نسخه کتاب خطی فارسی را به کتابخانه ملی فرانسه فروخت. و بالاخره آخرین نسخه خطی فارسی خریداری شده توسط کتابخانه ملی فرانسه (در سال 2003) یک شاهنامه قرن 16 می‌باشد که در هندوستان نوشته شده و تحت شماره 213 نگهداری می‌شود.

بخش دوم «کتاب فارسی» به سنت و فرهنگ نسخه‌برداری از کتاب‌های فارسی در ایران و هندوستان می‌پردازد. فرانسس ریشارد موضوع کتاب‌های فارسی را به سه گروه مذهبی فلسفی، علمی پزشکی و ادبیات و تاریخ تقسیم می‌کند. تقسیم‌بندی دیگر او براساس دو گروه نظم و نثر می‌باشد. کتاب‌های مذهبی فلسفی بیشتر در مدارس مذهبی نسخه‌برداری شده‌اند، بنابراین کم‌تر به جنبه هنری آن پرداخته شده است. در حالیکه کتاب‌های ادبی تاریخی بیشتر در دربار پادشاهان و بزرگان نسخه‌برداری شده‌اند و دارای جنبه‌های هنری می‌باشند. معمولاً پادشاهان در کتابخانه‌های شخصی خود، خوشنویسان، نقاشان و متخصصین صحافی را جمع کرده و از آنها می‌خواستند که با کمک یکدیگر یک کار هنری را که همانا نسخه‌برداری از یک دیوان شعر، شاهنامه و

با یک اثر تاریخی بود انجام دهند. انتخاب سوژه‌های نقاشی در این نسخه‌های خطی معمولاً توسط پادشاه انجام می‌گرفت. اما معمولاً در این کار جمعی خوشنویسان مرتکب اشتباهاتی در نسخه‌برداری می‌شدند که باعث بروز بعضی از تفاوت‌ها در نسخه‌های خطی از یک اثر می‌باشد.

در بخش سوم «کتاب فارسی» فرانسیس ریشارد به یک مورد موفق از نسخه‌برداری آثار ادبی یک شاعر فارسی زبان اشاره می‌کند. او برای مثال به جامی شاعر قرن 15 می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه کتاب‌های این شاعر فارسی زبان نسخه‌برداری شده و از هرات تا قسمت‌های غربی ایران، آسیای صغیر، خاورمیانه و شمال آفریقا بخش شد. جامی در سال 1414 در روستای جام، استان خراسان بدینا آمد و در سال 1492 در شهر هرات درگذشت.

زندگی این شاعر با دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا از پادشاهان تیموری هرات هم زمان بوده است. از آنجا که دربار سلطان حسین بایقرا پشتیبان شعر و هنرمندان بود (فرانسیس ریشارد میزان پشتیبانی و علاقه دربار سلطان حسین بایقرا را به ادب، هنر و فرهنگ با دربار خانواده‌مدریچی^{P(10)} شمال ایتالیا در قرن شانزدهم مقایسه می‌کند) جامی توانست با پشتیبانی آنها چندین کتاب شعر به رشته تحریر درآورد که معروف‌ترین آنها «هفت اورنگ» بود که براساس کتاب معروف نظامی گنجوی بنام خمسه، از هفت موضوع تشکیل شده است. داستان‌های هفت‌اورنگ جامی به همراه دیگر کتاب‌های او در قرن‌های بعدی توسط کاتبین در دربار بزرگان و



سلاطین در سرزمین‌های هندوستان، ایران و حتی امپراطوری عثمانی نسخه‌برداری شده و در سرتا سر سرزمین‌های اسلامی بخش شده است.

با بررسی نسخه‌های خطی آثار مختلف جامی که در قرن 16 در استانبول نوشته شده‌اند، فرانسیس ریشارد به این موضوع اشاره می‌کند که چگونه سلاطین عثمانی با انتقال نقاشان معروف ایران از هرات و تبریز به استانبول هنر ایرانی کتاب‌نویسی را در دربار خود متداول کردند و نسخه‌های جدیدی از کتاب‌های فارسی بوجود آوردند. فرانسیس ریشارد سپس چنین نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی در قرن شانزدهم در دربار سلاطین عثمانی متداول بوده است.

و بالاخره نویسنده در آخرین بخش «کتاب فارسی» به هنر تذهیب و سرلوحه‌نویسی در نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی می‌پردازد. او ابتدا به این موضوع اشاره می‌کند در حالیکه استفاده از سر لوحه در بالای صفحه اول و احتمالاً صفحات میانی نسخه‌های خطی قبلاً در نسخه‌های خطی یونانی، قبطی^{P(11)} و ایتالیایی دیده شده‌اند اما سرلوحه‌نویسی و هنر تذهیب در کتاب‌های فارسی مستقل از کارهای قبلی ذکر شده در بالا بوده و یک سبک و هنر صدرصد ایرانی است. قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی که با تذهیب و سرلوحه نوشته شده‌اند قرآن‌هایی بودند که در قرون 11 و 12 میلادی در ایران دوران سلجوقیان نوشته شدند. کتاب شرف النبی راوندی که یک نسخه خطی از آن به تاریخ 1281 میلادی در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می‌شود دارای سرلوحه و تذهیب می‌باشد. همچنین یک نسخه از کتاب کیمیای سعادت غزالی کتابخانه ملی فرانسه با تاریخ 1308 میلادی نیز دارای سرلوحه و تذهیب می‌باشد. نویسنده براین باور است که استفاده همگانی از تذهیب در نسخه‌های خطی زبان فارسی در دوران کوتاه سلطنت مظفریان فارس (1360 - 1400) عمومیت پیدا کرد و در سرتا سر ایران متداول گردید. بنابراین بیشتر نسخه‌های خطی کتاب‌های فارسی که از قرن پانزدهم به بعد نوشته شد دارای هنر تذهیب و استفاده از سبک سرلوحه‌نویسی می‌باشند.

بطور کلی می‌توان گفت که فرانسیس ریشارد اطلاعات و تجربیات سی ساله خود را در مطالعه و بررسی کتاب‌های خطی فارسی، در این کتاب کوتاه اما پرمحتوی جمع‌آوری نموده است. امیدوارم که یکی از مترجمین شایسته ایرانی این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد تا مورد استفاده همه فارسی زبانان قرار گیرد.

نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا

محمد علی موحد

میان خون و ترسم که چون آید خیالِ او

ز بی‌خوبی خیالش را به خونِ دل بیالایم

رهاکن تا چو خورشیدی قبابی سازم از آتش

در آن آتش چو خورشیدی جهانی را بیارایم

اگر یک دم بیاسایم روانِ من نیاساید

من آن لحظه بیاسایم که یک لحظه نیاسایم

”آموزه‌های مولانا برای انسان معاصر“ عنوانی است که ترتیب‌دهندگان این همایش برای بحث و گفتگو به مناسبت سالروز وفات مولانا برگزیده‌اند و من از میان چند موضوع محوری که در ذیل این عنوان مطرح گردیده سخنی کوتاه خواهم داشت در پیرامون نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا.

بشر از روزی که چشم به جهان گشوده دو نوع شناخت برای او مطرح بوده است: یکی شناخت خود و دیگر شناخت جهان خارج از خود. در هر دو رشته از شناخت پیشرفت‌های عظیمی نصیب انسان گردیده ولی در هیچ یک از آن‌ها قطعیت و تمامیت و کمال حاصل نشده است. کوشش برای بسط دایره شناخت و ورود در زوایای لایه‌ها و اسرار اعماق هستی در هر دو ساحت همچنان ادامه دارد و هرچه بر میزان دقت و وقوف انسان در میدان معرفت و آگاهی می‌افزاید توجه او به نادانسته‌ها و عطش او به نایافته‌ها فزونی می‌گیرد و این ندای ازلی پیوسته در گوش جان آدمی تکرار می‌شود که وَّ مَا أَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا. پیشرفت در زمینه شناخت جهان خارج، انسان راموفق کرد که بسیاری از نیروهای قهار و وحشی طبیعت را رام و منقاد خود گرداند و به برکت همین شناخت است که انسان سیادت خود را بر برّ و بحر عالم گسترده و در صدد دست‌اندازی به فضا و ماوراء آن برآمده است. این راه علم است و تکنیک و دست‌افزار آن مشاهده‌است و تجربه و آزمون.

اما شناخت آدمی از خود؛ یک کشف کلیدی در این زمینه توجه به دوگانگی یا ثنویت ساحت وجود انسانی است. از فلاسفه یونان تا متکلمین یهودی و مسیحی و حکمای شرق و غرب از دو جنبه ضد و نقیض وجود آدمی سخن گفته‌اند.

آدمیزاد پارادوکسی است که ناچیزی و حقارت را با شکوه و حشمت و بزرگواری یکجا دارد. از یک سو سراپا عجز است و ضعف و زبونی و نیاز و از سوی دیگر قدرت و صلابت و متانت و استغنا.

همچو گاوی نیمه چپش سیاه

نیمه دیگر سپید همچو ماه

موج لشکرهای احوالِ ببین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین

چون که هر دم راه خود را می‌زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم؟

نگرش عرفانی سعی در برجسته‌تر کردن این جنبه‌های متناقض وجود انسان دارد.

خوب؛ این مقدمه را داشته باشید تا برویم بر سر سخن خود و ببینیم که مولانا از چه راه و چگونه می‌تواند با انسان امروزی ارتباط برقرار بکند و اقبال عظیمی که مردم دنیا در این سالیان اخیر به مولانا کرده‌اند سرّش چیست؟ مولانا چه دارد که بر دل مردم امروز دنیا می‌نشیند یا مردم امروز دنیا چه می‌خواهند و چه می‌جویند که پژواک آن را در کلام مولانا می‌یابند. البته نمی‌توان گفت که این مردم همه آثار مولانا را خوانده‌اند و یا درست خوانده‌اند و درست فهمیده‌اند اما این قدر هست که یک احساس مبهم همدلی با او دارند. روح زمان به گونه‌ای مبهم به سوی مولانا جذب می‌شود. ما در زندگی فردی

این تجربه را داریم که گاهی از کسی خوش‌مان می‌آید و به‌سوی او کشانده می‌شویم آنگاه می‌نشینیم و فکر می‌کنیم که این چه احساس نزدیکی و قربانی است که با او داریم. در زندگی جمعی انسان‌ها نیز چنین است. اقبال مردم نشان نوعی احساس‌همدلی با مولانا است. آن همدلی از چیست و چراست؟

مقصود از "نیازهای وجودی" چیزهایی است که انسان امروزی برای کمال و تمامیت خود آن‌ها را طلب می‌کند. بدون دستیابی به آن‌ها خود را ناقص و ناتمام می‌بیند. اگر به آن‌ها نرسد چنان است که گویی یک پارچه از وجودش را از او ربوده‌اند. برآورده شدن آن نیازها عطشی است که در درون انسان‌ها می‌جوشد و آن‌ها را به تکاپو وامی‌دارد. آن نیازها به تعبیری دیگر آرمان‌های بشر امروزی هستند که بشر امروزی برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کند و حتی حاضر است در راه



آن‌ها قربانی بدهد.

شاید پُر بیراه نباشد اگر بگوییم اعلامیه جهانی حقوق بشر نسخه بالنسبه جامعی از سرفصل‌های مهم نیازهای وجودی بشر امروزی است و نیز شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که مباحث گسترده حقوق بشر کلاً از سه اصل اصیل که می‌توان آن‌ها را ام‌الاصول خواند متفرع‌گردیده است و آن سه اصل عبارت است از تأکید بر ارزش و حرمت و کرامت انسان‌ها، تأکید برواقعیت تکرر و پلورالیسم در برداشت‌ها و رویکردها و آیین‌ها و شعائر و رسوم و آداب، و تأکید بر مساهله و عدم تعصب در برخورد با عقاید و آراء متخالف که حافظ از آن به "مروت و مدارا" تعبیر کرده است.

حالا شروع می‌کنیم از اصل اول که در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر این گونه بیان شده است: "آبناي بشر همه آزاد به دنیا می‌آیند و در کرامت و حقوق با هم برابرند. همه از موهبت خرد و وجدان برخوردارند و باید با هم برادروار رفتار کنند." من در فصل آخر کتاب خود: دره‌وای حق و عدالت کوشیده‌ام تا ریشه‌های دینی حقوق بشر را روشن گردانم و در آنجا گفته‌ام این واژه کرامت که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، سابقه قرآنی دارد آنجا که می‌فرماید "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" آدمیزاد را کرامت دادیم. خلعت کرامت بر قامت او پوشانیدیم. شمس تبریزی که خضرراه مولانا و مرشد محبوب اوست می‌گوید این کرامت وجه امتیاز آدمیزاد بر همه موجودات است چون خدا هیچ جا نفرمود مثلاً "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا السَّمَوَاتِ" یا "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا الْعَرْشَ" فرمود "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" کرامت از بین همه آفریدگان خاص آدمیزاد است. همین تعبیر را در مثنوی مولانا داریم:

تاجِ کَرَمناست بر فرقِ سرت

طوقِ اعطیناک آویزِ برت

هیچ کَرَمنا شنید این آسمان

که شنید این آدمی پُر غمان

بر زمین و چرخ عرضه کرد کس

خوبی و عقل و عبارات و هوس؟

کانت همین برداشت رابه زبانی دیگر بیان می‌کند. می‌دانیم که فلسفه حقوق بشر از تعالیم این حکیم بزرگ تأثیر گرفته است. او می‌گوید "انسان قابلیت گزینش و تصمیم‌گیری عقلانی را دارد و دیگر جانوران چنان نیستند. و از همین رو انسان مستحق فضیلت و شرف و کرامت است که او را از دیگر موجودات ممتاز می‌گرداند. امتیاز انسان به انسانیت اوست." تأکید بر والایی و شرف انسان چیزی است که ادیان الهی را با آرمان‌های حقوق بشر پیوند می‌دهد.

توجه به این شرف و والایی مستلزم توجه به ارزش بی‌همتای گوهر انسانی است. مستلزم احترام به توانایی‌ها و قابلیت‌های بی‌کران انسان‌هاست. هر یک از ما به تعبیر مولانا آفتابی زیردامن دارد.

بحرِ علمي در نمي پنهان شده

در سه گز تن عالمي پنهان شده

اينت درياي ننهان در زير کاه

پا بر اين که هين مننه در اشتباه

پس اين درياي ننهان قابليت و استعداد چرا از خود غفلت ورزد؟ چرا خود را ارزان بفروشد؟

خويشتن را آدمي ارزان فروخت!

خويشتن نشناخت مسكين آدمي!

شمس تبريزي مي گويد اين که در نماز مي گويي "الله اکبر"، اين "الله اکبر" بايد دو معني را در ذهن تو القا بکند. بايد توجه تو را به دو اندیشه معطوف گرداند. اندیشه اول آن که خدایي که تو او را مي پرستي بزرگ تر مطلق است يعني بزرگ تر است از هر چه در ذهن تو مي آيد. بزرگي بزرگان در برابر او رنگ مي بازد. اگر عالم و فيلسوف است و اگر امام و پيغمبر است، او از آن ها بزرگ تر است. بگذاريد عين عبارت هاي شمس را بخوانم: "الله اکبر نماز يعني بردار فکرت را، نظرت را بلندتر دار از آنچه در وهم تو مي گنجد و در تصور تو مي آيد اگر چه تصور نبي مرسل و اولوالعزم است. پيش تر آ تا بزرگي بيني. بجوي تا بيابي."

اندیشه دوم که الله اکبر بايد در ذهن تو بيدار سازد اين است که دامن از پليدي ها فراچيني و همت بلند داري. مبدا خود را فروهلي و اجازه دهی که در منجلا بابتدال فرو غلطي. تومي خواهی به خدا برسي و بزرگي خدا را ياد مي کنی. بايد بکوشي و خود را ماننداي خدا سازي و به صفات حق متصف گردي. چون خدا بزرگ است بايد بکوشي که تو هم بزرگ باشي، اگر خدا



يکناست بکوش که تو نيز يکتا گردي.

بگذاريد اينجا هم متن عبارت هاي شمس را براي تان بخوانم. دقت کنيد:

"گفت خدا يکي است

گفتم اکنون تو را چه

چون تو در عالم تفرقه اي

صد هزاران ذره، هر ذره در عالمي پراکنده

پژمرده، فرو فسرده

چه سزا باشد گفتن که خدا هست؟

تو هستي حاصل کن!

او خود هست. وجود قدیم او هست

تو را چه؟ چون تو نيستي.

او يکي است تو کيستي؟ تو شش هزار بيشتي

تو يکتا شو وگرنه از يکي او تو را چه؟"

ببینید این اوج عزت و کرامت انسانی است. اشاره به موهبت‌های بی‌نهایت اوست. شمس‌هر مسلمانی را که به معراج پیغمبر اعتقاد دارد به متابعت او فرامی‌خواند: "متابعت محمد آن‌است که او به معراج رفت تو هم بروی در پی او" و مولانا این فراخوان را پی می‌گیرد:

ملولان همه رفتند در خانه ببندید

بر این عقلِ ملولانه همه جمع بخندید

به معراج برآید چو از آلِ رسولید

رخِ ماه ببوسید چو بر بامِ بلندید

×××

اما پیام تکرار؛ من فکر نمی‌کنم در هیچ کجا این پیام را با عمق و گستره‌ای که در مولانا داریم بتوان یافت. در این عالم تکرار مردم مانند مرغان به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند. راه و روش و شیوه‌های آنان نیز گوناگون است. می‌دانید که سلیمان پیغمبر زبان مرغان می‌دانست. در قرآن آمده است: "وَعَلَّمَآلَهُمُطَقَّالطَّيْرِ". عارف بزرگ فریدالدین عطار این ترکیب منطق‌الطیر را عنوان یکی از مثنوی‌های خود قرار داده است که شاید بشود گفت شاهکار اوست. داستان عطار چنین‌است که دسته‌ای سی تایی از پرندگان تصمیم گرفتند که بروند به کوه قاف و سیمرغ را که بر قله قاف آشیان دارد پیدا کنند. رفتند و سراپای کوه را گشتند و نشانی از سیمرغ نیافتند. داشتند نومیده می‌شدند که به تعبیر عطار حاجب بارگاه عزت پرده را بالا زد و آفتاب قرب بر آن سی‌مرغ تافت و آن‌ها چون نیک نظر کردند سیمرغ را در خود و خود را در سیمرغ یافتند.

این همه وادی که از پس کرده‌اید

خویش را ببینید و خود را دیده‌اید

ما به سیمرغی بسی اولی‌تریم

زان که سی‌مرغ حقیقی گوهریم

همین اندیشه را عطار در کتاب دیگر خود مصیبت‌نامه نیز پی گرفته است. در آنجا سالک راه حقیقت به دنبال حقیقت می‌گردد و به هر دری می‌زند از جبرئیل و میکائیل و ملائکه علیین و انبیای مرسلین چون نوح و ابراهیم و عیسی و موسی چاره‌جویی می‌کند. از عرش و کرسی هم می‌گذرد تا می‌رسد به منزل "جان" که چهلمین منزل است و در آنجاست که به گوش دل از زبان "جان" می‌شنود:

صد جهان گشتی تو در سودای من

تا رسیدی بر لبِ دریای من

آنچه تو گم کرده‌ای، گر کرده‌ای

هست نزد تو، تو خود را پرده‌ای

باری منطق‌الطیر معجزه سلیمان بود. از شاعران چیره‌دست ایران خاقانی در چند جا که به سخن خود می‌بالد آن را منطق‌الطیر می‌خواند یعنی که شعر من در حد اعجاز است. کسی سخن مرا درمی‌یابد که از فهم و معرفت برتری برخوردار باشد. مولانا در جواب خاقانی می‌گوید:

منطق‌الطیر آن خاقانی صداست

منطق‌الطیر سلیمانی کجاست

منطق‌الطیر سلیمانی بیا

بانگ هر مرغی که آید می‌سرا

چون به مرغانست فرستادست حق

لحنِ هر مرغی بدادست سبِق

مرغِ جبری را زبانِ جبر گو

مرغِ پراشکسته را از صبر گو

مرغِ صابر را تو خوش‌دار و معاف

مرغِ عنقا را بخوان اوصاف قاف

مر کبوتر را حذر فرما ز باز

باز را از حلم گوي و احتراز

کبک جنگي را بياموزان تو صلح

مر خروسان را نما اشراط صبح

همچنين مي‌رو ز هدهد تا عقاب

ره نما واللّه اعلم بالصواب

يعني هر مرغي زبان خود را دارد. زبان مرغان متکثر است. به یک زبان حرف نمي‌زنند. با آن‌ها به یک زبان نمي‌توان سخن گفت و چنان نيست که خاقاني پنداشته است. هرکسي براي کاري ساخته شده است استعداد و نيز قدرت تحمل آدم‌ها متفاوت است. پلولاريسم اما خودلغزشگاه مهيبي است که به آساني مي‌تواند سر از باتلاق اباحيگري درآورد يا به سرگرداني دربيدای سوفسطائيگري منتهي شود. پلولاريسم ممکن است به ناباوري مطلق گرفتار آيد يادستخوش خوش‌باوري ابلهانه گردد.

گر بگويد جمله باطل او شقيست

ور بگويد جمله حق از ابلهيست

آن يکي مي‌گويد جنگ هفتاد و دو ملت است و همه دروغ است و اين يکي مي‌گويد هفتاد و دو ملت همه راست است و هيچ معياري نيست تا يکي را بر ديگري ترجيح توان داد.

آن کسي که به کرامت و حرمت انسان‌ها باور دارد و نيز تکثر و تعدد برداشت‌ها و ديده‌گاه‌هاي انسان‌ها را مي‌پذيرد و تفاوت آشکار در زبان و روش و منش آدميان را واقعيّتي غير قابل انکار مي‌شناسد لاجرم با مولانا هماواز مي‌گردد که:

سخت‌گيري و تعصب خامي است

تا جنيني کار خون‌آشامي است

او براي پيشبرد عقايد خود راه جبر و خشونت و زور و فشار را نمي‌پسندد و در برخورد با عقايد ديگران مهرباني و فراخ حوصلگي و رفق و مدارا نشان مي‌دهد و همزيان با مولانامي‌گويد:

اگر مر تو را صلح آهنگ نيست

مرا با تو اي جان سر جنگ نيست

تو در جنگ آيي، روم من به صلح

خدای جهان را جهان تنگ نيست

جهاني است جنگ و جهاني است صلح

جهان معاني به فرسنگ نيست

هم آب و هم آتش برادر بدند

بين اصل هر دو بجز سنگ نيست

که بي‌اين دو عالم ندارد نظام

اگر روم خوب است بي‌زنگ نيست

شما در اين معني البته دو قصه بسيار دلواپز و بسيار مشهور مولانا را به خاطر داريد. مقصودم اول، داستان آن چند نفري است که در شبي تاريخ بردندشان به فيل‌خانه و پرسيدند: فکر مي‌کنيد اين موجود که داخل اين اطاق است چيست؟ آن‌ها که چشم‌شان چيزي نمي‌ديد

لاجرم مي‌خواستند از راه لمس مشکل را حل کنند.

آن يکي را کف به خرطوم او فتاد

گفت همچون ناودان است اين نهاد

آن يکي را دست بر گوشش رسيد

آن بر او چون بادبيزن شد پديد

آن يکي را کف چو بر پايش بسود

گفت شکلِ پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشتِ او بنهاد دست
گفت خود این پیل چون تختی بدست
از نظر که گفت‌شان شد مختلف
آن یکی دالش لقب داد این الف
در کفِ هریک اگر شمعی بدي
اختلاف از گفت‌شان بیرون شدي
قصه دوم که اشاره کردم همان داستان موسی و شبان است. شبانی که به زبان خود با خدا راز و نیاز می‌کرد:

ای فدای تو همه بزهای من
ای به یادت می‌هی و می‌های من
تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم زخمِ شانه سرت
موسی بر آشت که ای نادان با خدا این گونه سخن می‌گویند؟ و تکفیرش کرد:
گفت موسی های خیره سر شدي
خود مسلمان نشده کافر شدي
وحي آمدسوي موسي از خدا
بنده ما را ز ما كردي جدا
تو براي وصل كردن آمدي
يا خود از بهر بريدن آمدي
هر کسي را سیرتي بنهادهام
هر کسي را اصطلاحی داده‌ام
در حقِ او مدح و در حقِ تو ذم
در حقِ او شهد و در حقِ تو سم
ما بري از پاک و ناپاکی همه
از گرانجانی و چالاکي همه
ما زبان را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
موسیا آداب‌دانان دیگرند
سوخته جان و روانان دیگرند
ملتِ عشق از همه دین‌ها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست

×××

این‌ها که عرض کردم نمونه‌ای از مسائلی است که برای انسان امروزی مطرح هست و می‌بینیم که برای مولانا هم مطرح بوده است. انسان امروزی وقتی این شهرهای درندشت بی‌در و پیکر و پر از دحام و پرغوغا و پرتنش و پرگند و دود و دم و آلودگی‌ها و بیماری‌ها را می‌بیند بی‌اختیار می‌خواهد چون مولانا فریاد بر آورد که:

اندرین شهر قحط خورشید است

سایه شهریار بایستی

شهر سرگین پرست پر گشته‌ست

مشکِ نافه تتر بایستی

وقتی گروه‌ها آدمیان را می‌بیند که در چرخه پرتب و تابِ شتابان و بی‌امانِ زندگی در کمین یکدیگر ایستاده‌اند و روز و شب برای همدیگر پاپوش می‌دوزند، پوستین هم می‌برند و پوست هم می‌درند، دلش می‌گیرد و فغان می‌کند:

زین هم‌رهانِ سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست

مقصودم آن نیست که شما به جای اعلامیه حقوق بشر بروید و مثنوی بخوانید و یا برعکس؛ اصلاً این بحث از مقوله امر و نهی و این بکن و آن مکن، افعَل لا تفعل، خارج است. نسخه‌پیچی نیست. تحلیل و تعلیل است. می‌خواهد دریابد که چگونه و چرا مولانا برای ما در این روزگارکشش و جاذبه دارد؟ چرا و از کجا مردم زمان ما با مولانا همدردی و همدلی احساس می‌کنند؟ این مغناطیس القلوب کیست که دل‌ها را می‌رباید؟ این مرد که در گوشه‌ای از جهان هفتصدوپنجاه سال پیش می‌زیست در کلام و پیام او چه جوششی و درخششی، چه سُرّی هست که جان‌عارف و عامی را می‌شوراند.

یادآوری این نکته‌ها کمترین فایده‌اش آن است که اگر کسی اعلامیه حقوق بشر را می‌خواند به‌سوابق 2500 ساله آن بیندیشد و به ریشه‌های دینی و عرفانی آن توجه کند و بداند که این آرمان‌های ارجمند که امروز در قالب الفاظ و عبارتهای تازه عرضه می‌شود همان گم‌گشته‌های کهن قرون و اعصار است و آن که مثنوی را می‌خواند با دیدی تازه در آن بنگرد. هرکس که با دیدی تازه و از سر تأمل در مولانا نگاه کند نکته‌های فراوان در او کشف می‌کند. مولانا در ساحت آفرینش فکری و هنری از سرآمدان و برجستگان عالم است و خصیصه اصلی شاهکارهای تفکرو هنر آن است که سر از چنبره زمان و مکان برمی‌کشند و در هر دور و زمان می‌توانند با مردم آن‌دور و زمان هم‌زمان گردند. قابل بازخوانی و بازشناسی هستند. مولانا را که شهسوار عرصه خلاقیت است باید از نو خواند و از نو شناخت.^{P(1)}

(1) متن سخنرانی در همایش مولانا، چهارشنبه 27 آذر 1382، باشگاه دانشگاه تهران.